



## Love letters from “Gholam Hossein Saedi” to “Tahereh Koozegarani” and “Ghassan Kanafani” to “Ghada Al-Samman” (A comparative study in confessional literature)

Abdolahad Gheibi<sup>1</sup> | Ali Mostafanejad<sup>2</sup>

1. Corresponding Author, Professor of Arabic Language and Literature, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran. E-mail: [abdolahad@azaruniv.ac.ir](mailto:abdolahad@azaruniv.ac.ir)
2. PhD student, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran. E-mail: [ali.mn23@yahoo.com](mailto:ali.mn23@yahoo.com)

---

### Article Info

**Article type:**  
Research Article

**Article history:**

**Received:** 30 May 2021

**Received in revised form:**  
08 September 2021

**Accepted:** 14 September 2021

**Keywords:**

Confessional,  
Love Letters,  
Gholam Hossein Saedi,  
Tahereh Koozegarani,  
Ghassan Kanafani,  
Ghada Al-Samman.

---

### ABSTRACT

Confessional literature is a branch of literature that includes works that somehow tell the personal biography of the author. Love letters between writers, poets and world famous figures are typically of this category, are very attractive, and attract the reader's attention. This has happened in all cultures and literatures of nations and Persian and Arabic literature are no exception to this rule. Letters of Gholam Hossein Saedi, Iranian writer to Tahereh Koozegarani and Ghassan Kanafani, Palestinian fighter and writer to Ghada Al-Samman, are considered as one of the most enduring romantic heritage of contemporary Persian and Arabic literature Which not only represent a poetic event, but also a combination of confession, burning love and nostalgia and show the power and greatness of love that afflicts everyone regardless of power, personality, pride and... This study is a descriptive and comparative analytical approach to the formation of love and their lovemaking in these letters. Letters in which with the accuracy and honesty hidden in them, another aspect of the life of these two writers can be understood and from another perspective, the character and life of these loving lovers can be revealed. Avoidance of decorative sobriety and false masks, competition for love, crying and suffering for the sake of distance from the beloved, waiting for him and fear of losing him, seeing the beloved in a higher position, writing a letter as an objective solidarity of love And asking the beloved to do reciprocity is one of the most important common themes in the letters of these two famous Iranian and Palestinian writers.

---

**Cite this article:** Gheibi, A., Mostafanejad, A. (2022). Love letters from “Gholam Hossein Saedi” to “Tahereh Koozegarani” and “Ghassan Kanafani” to “Ghada Al-Samman” (A comparative study in confessional literature). *Research in Comparative Literature*, 12 (1), 81-102.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: [10.22126/JCCL.2021.6527.2268](https://doi.org/10.22126/JCCL.2021.6527.2268)

---



## رسائل الغرام لـ«غلامحسين الساعدي» إلى «طاهرة كوزه كراني» و «غسان كنفاني» إلى «غادة السمان» (دراسة مقارنة في أدب الاعتراف)

عبدالأحد غبي<sup>١</sup> | علي مصطفى نزاد<sup>٢</sup>

١. الكاتب المسؤول، أستاذ في قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الشهيد مدني بأذربيجان، تبريز، إيران. العنوان الإلكتروني:

abdolahad@azaruniv.ac.ir

٢. طالب دكتوراه في فرع اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الشهيد مدني بأذربيجان، تبريز، إيران. العنوان الإلكتروني:

ali.mn23@yahoo.com

المختص	معلومات المقال
الأدب الاعترافي هو فرع من الأدب الذي يشتمل على الأعمال التي تحكي عن السيرة الشخصية للكاتب بطريقة ما. عادة ما تعتبر رسائل الحب بين الكتاب والشعراء والمشاهير من هذا الفرع وتكون جذابة للغاية وتجذب انتباه القارئ. هذا حدث يمكن مشاهدته في جميع ثقافات وآداب الأمم، ولم يكن الأدبين الفارسي والعربي مستثنين من هذا الأصل. تعتبر رسائل غلامحسين الساعدي، الكاتب الإيراني إلى طاهرة كوزه كراني وغسان كنفاني، المقاتل والكاتب الفلسطيني إلى غادة سمان، من أكثر التراث الرومانسي خلودا في الأدبين الفارسي والعربي. هذه الرسائل لا تمثل عملا شعرياً فحسب، بل تمثل كذلك مزيجاً من الاعتراف والحب المشتعل والحنين إلى الماضي، وتظهر قوة وعظمة الحب الذي يصيب الجميع بغض النظر عن القوة والشخصية والفخر وما إلى ذلك. هذه الدراسة للمقارنة تبحث عن تكوين الحب والعاطفة في هذه الرسائل معتمدة على المنهج الوصفي والتحليلي. هذه رسائل يمكن من خلالها فهم جانب آخر من حياة هذين الكاتبين بالدقة والصدق المختبئين فيها، ويمكن بواسطتها الكشف عن شخصية وحياة هذين العاشقين المغرمين من خلال نافذة أخرى. التنجس عن الرصانة الزخرفية والأفعية الزائفة، التنافس على الحب والبكاء والمعاناة من أجل الابتعاد عن الحبيب، في انتظارها وخوفها من فقدانها، ورؤية الحبيبة في موضع أعلى، كتابة رسالة كعلاقة موضوعية بين الحب والطلب من الحبيبة بالمعاملة بالمثل من أهم المواضيع المشتركة في رسائل هذين الكاتبين البارزين الإيراني والفلسطيني.	<p>نوع المقال: مقالة محكمة</p> <p>الوصول: ١٤٤٢/١٠/١٨</p> <p>التقيح والمراجعة: ١٤٤٣/٢/١</p> <p>القبول: ١٤٤٣/٢/٧</p> <p>الكلمات الدلالية:</p> <p>الاعترافي، رسائل حب، غلامحسين الساعدي، طاهرة كوزه كراني، غسان كنفاني، غادة السمان.</p>

الإحالة: غبي، عبدالأحد؛ مصطفى نزاد، علي (١٤٤٣). رسائل الغرام لـ«غلامحسين الساعدي» إلى «طاهرة كوزه كراني» و «غسان كنفاني» إلى «غادة السمان»

(دراسة مقارنة في أدب الاعتراف). بحوث في الأدب المقارن، ١٢ (١)، ٨١-١٠٢.



© الكتاب.

النشر: جامعة رازي

DOI: [10.22126/JCCL.2021.6527.2268](https://doi.org/10.22126/JCCL.2021.6527.2268)



## نامه‌های عاشقانه «غلامحسین ساعدی» به «ظاهره کوزه گرانی» و «غسان کنفانی» به «غادة السمان» (مطالعه‌ای تطبیقی در ادبیات اعترافی)

عبدالاحد غیبی<sup>۱</sup> | علی مصطفی نژاد<sup>۲</sup>

۱. نویسنده مسئول، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران. رایانامه:

abdolahad@azaruniv.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران. رایانامه:

ali.mn23@yahoo.com

### چکیده

### اطلاعات مقاله

ادبیات اعترافی، شاخه‌ای از ادبیات و دربرگیرنده آثاری است که به نوعی زندگی نامه شخصی نویسنده را بازگو می‌کند. نامه‌های عاشقانه بین ادیبان، شاعران و چهره‌های مشهور جهان، به نوعی از این دسته و بسیار جذاب هستند و توجه خواننده را جلب می‌کنند. این اتفاق در همه فرهنگ‌ها و ادبیات ملل رخ داده و ادبیات فارسی و عربی نیز از این قاعده مستثنا نیستند. نامه‌های غلامحسین ساعدی، نویسنده ایرانی به ظاهره کوزه گرانی و غسان کنفانی، مبارز و ادیب فلسطینی به غادة السمان، به عنوان یکی از ماندگارترین میراث عاشقانه‌های ادب معاصر فارسی و عربی به شمار می‌روند که نه تنها نمایانگر یک واقعه شاعرانه، بلکه ترکیبی از اعتراف، عشق سوزان و دل‌تنگی هستند و قدرت و عظمت عشق را نشان می‌دهند که هر کسی را فارغ از قدرت و شخصیت و غرور و... مبتلا می‌کند. نوشتار پیش رو رویکرد تحلیلی - توصیفی و تطبیقی در شکل‌گیری عشق و عشق‌ورزی آن‌ها در این نامه‌ها است. نامه‌هایی که با دقت و صداقت نهفته در آن‌ها می‌توان به جنبه دیگری از حیات این دو نویسنده پی برد و از دریچه دیگری، پرده از شخصیت و زندگی این عشاق دلداده برداشت. دوری از متانت تزئینی و نقاب‌های دروغین، رقابت بر سر عشق، گریه و درد و رنج به‌خاطر دوری از معشوق، انتظار برای او و ترس از دست‌دادنش، معشوق را در موقعیتی بالاتر از خود دیدن، نامه‌نویستن به عنوان همبستگی عینی از عشق و خواهش از معشوق برای انجام متقابل، از مهم‌ترین بن‌ما به‌های مشترک در نامه‌های این دو نویسنده سرشناس ایرانی و فلسطینی است.

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۳/۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۶/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۲۳

واژه‌های کلیدی:

سبک‌شناسی تطبیقی،

اعترافی،

نامه‌های عاشقانه،

غلامحسین ساعدی،

ظاهره کوزه گرانی،

غسان کنفانی،

غادة السمان.

**استناد:** غیبی، عبدالاحد؛ مصطفی نژاد، علی (۱۴۰۱). نامه‌های عاشقانه «غلامحسین ساعدی» به «ظاهره کوزه گرانی» و «غسان کنفانی» به «غادة

السمان» (مطالعه‌ای تطبیقی در ادبیات اعترافی). *کاووش نامه ادبیات تطبیقی*، ۱۲ (۱)، ۸۱-۱۰۲.



© نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه رازی

DOI: [10.22126/JCCL.2021.6527.2268](https://doi.org/10.22126/JCCL.2021.6527.2268)

## ۱. پیشگفتار

## ۱-۱. تعریف موضوع

عشق یکی از پیچیده‌ترین مسائلی است که بشر همواره با آن سروکار داشته و به آن مبتلا بوده است. «عشق، شادی‌بخش‌ترین لذت ممکن است... در عشق واقعیت‌ها مطابق با آرزوهای شخص، مشتاقانه تغییر شکل می‌دهند؛ بنابراین در میان تمام عواطف شورانگیز، این عشق است که وسیع‌ترین گستره را برای لذت‌بردن از امیال آتشین خود عرضه می‌دارد» (استاندال، ۱۳۹۵: ۷۱). «زندگی بدون عشق ارزشی ندارد... عشق فاقد عناوین و تعاریف است. همان است که هست، ناب و ساده. عشق، آب حیات است و عاشق، تجسم آتش. وقتی آتش عاشق آب می‌شود، عالم به گونه‌ای دیگر می‌گردد» (شافاک، ۱۳۹۶: ۵۱۱).

عشق در قالب‌های گوناگونی، بروز و ظهور پیدا کرده است و بزرگان علم و ادب همواره برای توصیفش دست به کار بوده‌اند؛ اما در این میان، ادبیات شاید زیباترین قالبی باشد که توانسته چهره روشنی از عشق را نشان دهد و همواره عشق به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین مضامین آن بوده است. با این حال هیچ قصه عشقی یکسان و همسان نبوده است:

یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب که از هر زبان که می‌شنوم نامکرر است

(حافظ شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۹)

به جرئت می‌توان گفت: یکی از لذت‌بخش‌ترین کارها، گشودن نامه است. لذتی که این روزها با زندگی مدرن و دیجیتال و به لطف فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، نقش نوستالژی‌گونه گرفته و بسیاری از ما در حسرت آن مانده‌ایم. نامه‌های کاغذی و صندوق‌های پستی که اکنون به‌اجبار فضای مجازی رخت بر بسته و شکوه خود را از دست داده‌اند؛ اما در دنیای ادبیات، همچنان اقتدارشان را حفظ کرده و قابلیت استفاده دارند. شکل و سبک پیام‌ها و نامه‌های عاشقانه با گذشت تاریخ و رسانه تغییر کرده؛ از لوح‌های گلی به برگ‌ها و چوب‌ها، به کاغذها و پیام‌های الکترونیکی؛ اما محتوای عشق تغییری نکرده است.

این اتفاق در همه فرهنگ‌ها و ادبیات ملل رخ داده است؛ نامه‌های جلال آل‌احمد و سیمین دانشور، نامه‌های احمد شاملو و آیدا سرکیسیان، نامه‌های فروغ فرخزاد، پرویز شاپور و ابراهیم گلستان، نامه‌های ارنست همینگوی به مارلین دیتریش و نامه‌های جک لندن به آنا استرونسکی از این دست هستند. نامه‌های «غلامحسین ساعدی»، عاشق دل‌باخته «طاهره کوزه‌گرانی» نیز از جمله این نامه‌ها بوده؛ نامه‌هایی که خیلی‌ها دلشان می‌خواست آن‌ها را ببینند، بخوانند و حتی لمسشان کنند. نامه‌هایی که با عنوان «طاهره عزیزم» شروع

می‌شد و با «طاهره عزیزم را می‌بوسم» خاتمه می‌یافت. آن‌ها تمام صمیمیت ساعدی را که تنها می‌توانست در مکتوبی به یک معشوقه بیان شود، نمایان می‌ساخت (ساعدی، ۱۳۹۹: ۹). این نامه‌ها را ساعدی نمایش‌نامه‌نویس نمی‌نویسد؛ بلکه ساعدی عاشقی می‌نویسد که عشق از نوجوانی بر دل و روح او نقش بسته است. عشقی که جان پرورد سالیان آرزوسوز است (جنتی‌مهر، ۱۳۸۹: ۱۸).

ادبیات عرب نیز از این قاعده مستثنا نبوده؛ دو چهره سرشناس ادبیات معاصر عرب، در مقطعی دلدادۀ یکدیگر بودند. «غسان کنفانی» و «غادة احمد السمان» که هر دو نویسنده به‌دلایل مختلف برای مخاطب پارسی‌زبان، نام آشنا هستند. عشق در نامه‌های ساعدی و کنفانی، ریشه در بی‌قراری، ناآرامی و سرکشی غریبی دارد و روح ناآرام و مدام در جستجو و تنهای آن دو، با رسیدن به معشوق، انگار کنار او مأوا می‌گیرد:

أخْلَائي وَأَحْبَائي ذُروا مِن حُبِّهِ ما يِ مَرِيضُ العِشْقِ لا يَبْرِي ولا يَشْكو إلى الرّاقِسي

(سعدی، ۱۳۴۲: ۴۸۰)

## ۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

سخن از عشق گفتن، وارد شدن به منطقه ممنوعه است. خلوتگه رازی که گام گذاشتن در آن، کار ساده‌ای نیست. این خلوتگاه وقتی ممنوع‌تر می‌شود که به کندوکاو در احوال کسانی مانند غلامحسین ساعدی یا غسان کنفانی پردازیم که بخشی از بار ادبی و فرهنگی بزرگی را بر دوش گرفته‌اند. عشق، همیشه با هجران روبروست و عشق‌هایی در حافظه تاریخ می‌مانند که هرگز به وصال نرسیده‌اند گویی وصال، تناقضی اساسی با ذات عشق دارد و عجیب اینکه عشق برای غلامحسین ساعدی، به‌عنوان نویسنده داستان‌پرداز ما و غسان کنفانی به‌عنوان ادیب و مبارز فلسطینی، به خالص‌ترین تعریفش اتفاق افتاده است.

این نامه‌ها بخشی از تولیدات ادبی ساعدی و کنفانی هستند و انتشار آن جنبه ادبی دارد. ادب مراسلات غیر رسمی یا مکاتبات اعتراف، ژانر ادبی کمابیش گمشده در ادب فارسی و عربی است که به‌طور گسترده در جهان وجود داشته و همین امر لزوم بررسی علمی این موضوع را بالا می‌برد. تابوشکنی، ایجاد جرئت و تحریک جسارت ادیبان و بزرگان برای بروز عواطف و احساسات عاشقانه، از نتایج انتشار چنین نامه‌هایی است. نامه‌های مورد مطالعه، نامه‌های انسانی، ملی و ادبی عظیمی هستند، زیرا آن‌ها به‌وسیله دو نویسنده‌ای نگاشته شده که نام خود را در حافظه ادب فارسی و عربی حک کردند. این نامه‌ها اسنادی رسمی و گواهی بر عشق عمیق و آگاهانه‌ای بودند که در ادبیات فارسی و عربی، کمتر مشاهده شده است.

نامه به نزدیکان همدل و محرمان اسرار، به‌سان دریچه‌ای است به دنیای خصوصی مشاهیر و چه‌بسیار

جنبه‌های نهفته سرشت و شخصیتشان را آشکار می‌سازد. ما می‌توانیم با نامه‌ها ارتباط برقرار کنیم. نامه‌ها تقریباً، بیش از هر نوع متن دیگر، به خواننده این امکان را می‌دهد تا وارد حلقه داخلی متن شود و خواننده، هم‌زمان با گسترش داستان، در آن احساس حضور می‌کند. خوبی دیگر این نامه‌ها این است که سال‌ها بعد می‌توان به آن‌ها رجوع کرد. اکنون پس از گذشت سالیان دراز می‌توانیم در نامه‌های عاشقانه گذشتگان سرک بکشیم. عشق، احساس، طنز، دلهره، جدایی و اندوه و... خاستگاه شعرهای بی‌ظنیر را ببینیم.

### ۳-۱. پرسش‌های پژوهش

چرا نوشته‌های خصوصی که ادیبان در چارچوب زندگی شخصی خود می‌نگارند، توجه خواننده را جلب می‌کند؟ آیا به خاطر جنبه هنری و ادبی آن‌هاست، یا به سبب اطلاعاتی که از حیات شخصی آن‌ها در مرحله معینی به ما می‌دهد؟ یا اینکه تنها کنجکاوای بشری است که جنبه‌های پنهان حیات آن‌ها را بازمی‌نماید؟ شاید سرشت افسانه‌پسند آدیان باشد که نسبت به زندگی خصوصی مشاهیر، کنجکاو نشان می‌دهد؛ و گاه حتی قصه و افسانه را بیشتر از واقعیت دوست دارد. شاید آنچه تاریخ ادبیات خوانده می‌شود، نیز بخشی از همین حاشیه‌هاست. بر این اساس باید گفت: چگونگی شکل‌گیری عشق و پرداخت به آن در نامه‌های عاشقانه ساعدی به کوزه گرانی و کنفانی به السمان به چه صورتی بوده است؟ چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی در بازنمایی عشق در این نامه‌ها از سوی دو ادیب مشاهده می‌شود؟

### ۴-۱. پیشینه پژوهش

پژوهش در حوزه ادبیات اعتراف، عمدتاً در محدوده آثار کلاسیک و سنتی بوده و کمتر به ادبیات معاصر و به ادبیات اعتراف به‌عنوان یک ژانر یا مکتب ادبی پرداخته است؛ از جمله آن‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: قربانی و اسلامی (۱۳۹۱) شباهت‌ها و تفاوت‌های المنقذ من الضلال غزالی با اعترافات آگوستین را از لحاظ ساختاری و محتوایی بررسی کرده‌اند. امیرپور و همکاران (۱۳۹۵) نامه‌های عاشقانه چهار منظومه غنائی ویس و رامین، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و شیرین و خسرو را انتخاب و با استفاده از نظریات زبان‌شناسی، بررسی کرده‌اند. محمودی و رستمی (۱۳۹۵) به تبیین ساختار نامه‌ها، قاصد و درون‌مایه نامه‌های عاشقانه در گل و نوروز و همای و همایون خواجوی کرمانی پرداخته‌اند.

غلامی کوتسانی و علیزاده (۱۳۹۷) دو منظومه خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی و مقلدانش را از منظر تعداد نامه‌ها و ابیات، علت نگارش و مضامین مطرح‌شده در نامه‌ها بررسی کرده‌اند. عبداللطیف الأرنؤوط (۲۰۱۲) نیز یکی از معدود کتاب‌های عربی را با عنوان *تأملات فی رسائل الأدباء تألیف و در آن* به خوبی نامه‌نگاری‌های ادبای عرب از جمله طه حسین، توفیق حکیم، نازک الملائکه و غسان کنفانی و... را

شرح داده است؛ اما بررسی چگونگی پرداخت به مسئله عشق در نامه‌های غلامحسین ساعدی به طاهره کوزه‌گرانی و غسان کنفانی به غادة السمان و تحلیل و توصیف و مقایسه (محتوایی) آن‌ها، موضوعی است که تاکنون به آن پرداخته نشده و پژوهشی نو به نظر می‌رسد.

## ۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

این مطالعه، یک رویکرد تحلیلی توصیفی و تطبیقی در شکل‌گیری عشق و عشق‌ورزی در محتوای نامه‌های عاشقانه غلامحسین ساعدی به طاهره کوزه‌گرانی و غسان کنفانی به غادة السمان براساس مکتب ادبیات تطبیقی آمریکایی در چارچوب ادبیات اعترافی است: عاشق شدن و نوشتن نامه‌های عاشقانه برای معشوق و اعتراف به عشق؛ نامه‌هایی که اکنون منتشر شده و در دسترس خوانندگان قرار گرفته و به دریچه‌ای تبدیل شده که از طریق آن می‌توانیم با این دو نویسنده و عاشق بزرگ ملاقات کنیم.

ادبیات اعترافی، شاخه‌ای از ادبیات و دربرگیرنده آثاری است که به‌نوعی زندگی‌نامه شخصی نویسنده را بازگو می‌کند. قدیمی‌ترین نمونه آن اعترافات سنت آگوستین، روحانی قرن چهارم میلادی است و از دیگر نمونه‌های آن در قرن هجدهم می‌توان به اعترافات روسو اشاره کرد... رمان اعترافی نیز یکی از شاخه‌های ادبیات اعترافی است که طی پنجاه سال گذشته در ادبیات اروپایی رواج یافته است (داد، ۱۳۸۷: ۱۹). در واقع رمان اعترافی، رمانی است که به ترجمه‌ی احوال و خود زندگی‌نامه شبیه است و نوعی داستان اتوبیوگرافیک است که از زاویه‌ی دید اول‌شخص بازگو می‌شود. در این گونه رمان‌ها بر نگرش و شخصیت و جایگاه فرد در زندگی، مذهب و هنر تأکید می‌شود. رمان «سقوط» آلبر کامو و «حرف و سکوت» اثر محمود کیانوش از نوع رمان اعترافی هستند (میرصادقی، ۱۳۹۴: ۵۳۳).

درواقع ادبیات اعترافی با ادبیات مدرنیستی پیوند دارد؛ زیرا از آنجایی که راوی رمان مدرنیستی، نفوذ و آگاهی راوی رمان کلاسیک را ندارد، در این شرایط نویسنده باید به شیوه‌ای دیگر به تصویر کردن درون شخصیت‌ها بپردازد. این مسئله به‌ویژه در داستان‌های واقع‌گرای مدرنیستی قابل ملاحظه است. از این‌رو در چنین شرایطی یا به‌طور کاملاً آشکار، موضوع اعتراف را پیش می‌کشد و آن را در روایت جا می‌دهد، یا بدون اشاره‌ای به اعتراف، از دیالوگ‌های اعتراف‌گونه برای به‌تصویر کشیدن درون شخصیت‌ها سود می‌جوید. (بی‌نیاز، ۱۳۹۰: ۳۹)

## ۲. پردازش تحلیلی موضوع

### ۱-۲. نمایی نزدیک از ساعدی و کنفانی و نامه‌هایشان

این نامه‌ها به‌دلیل محتوای احساسی و نیز نگارش توسط دو نویسنده بزرگ و سرشناس، توجهات بسیاری را

به خود جلب می‌کنند. غسان کفانی، تمام عمر خود را در دفاع از آرمان فلسطین با قلم و استعداد خود گذراند؛ اما این مرد عاشق، همانند ساعدی از زنی که به او نامه‌های عاشقانه می‌نوشت، محروم شد و نتوانست از زندگی پایدار و شاد با او لذت ببرد. آرمان، وطن و رؤیای رهایی، مانع غسان کفانی نبود که اسلحه را به یک دست و قلم را در دست دیگر برای نوشتن نامه‌های عاشقانه بگیرد.

غلامحسین ساعدی نیز یکی از شناخته‌شده‌ترین چهره‌های ادبیات فارسی است. پزشکی بود و نویسندگی هم می‌کرد. بهترین آثار او را نمایش‌نامه‌هایش می‌دانند که با نبوغ به رشته تحریر درآورده شده‌اند (مجبایی، ۱۳۷۸: ۵۲۳). ساعدی در یادداشت‌هایش می‌نویسد: «مدت زیادی کتاب می‌خواندم. از کلاس هفتم شروع به نوشتن کردم. معلم انشای من فکر می‌کرد که من انشاهایم را از کس دیگری می‌دزدم و به همین دلیل به من نمره کم می‌داد.» (سقبایی، ۲۰۱۹)

ساعدی «مردی عاشق، اهل عیش و زندگانی، اهل رفاقت و دوست‌کامی، مرد کار و گشت‌وگذار، شاعری در قالب یک طیب، مبارزی در کالبد یک طنزاندیش، رؤیازده‌ای در هیئت یک وقایع‌نگار، این همه بود و چیزی فراتر از این‌ها بود: یک انسان آگاه به دردبخور.» (مجبایی، ۱۳۷۸: ۳) ساعدی از معدود نویسندگان ایرانی بود که در زمان حیاتش از محبوبیت و شهرت کم‌نظیری برخوردار بود؛ حتی مردم کوچه و بازار هم او را می‌شناختند، کسی قصه‌اش را خوانده بود، کسی تئاترش را دیده بود، کسی مریضش بود، کسی از یاری او بهره‌مند شده بود (همان: ۴۷۶).

در مورد نامه‌های ساعدی، «به‌نظر می‌رسد اکثر نامه‌ها، بی‌پاسخ هستند و اگر پاسخی هم باشد، اطلاعی از آن‌ها نیست. در عین حال از تعداد ۴۱ نامه موجود، ۱۳ نامه‌اند بدون تاریخ که با توجه به اطلاعات موجود در نامه‌ها و براساس حدس و گمان در لابه‌لای نامه‌ها قرار گرفته‌اند.» (ساعدی، ۱۳۹۹: ۱۱) می‌گویند طاهره هرگز ازدواج نکرد و پس از مرگش نیز صندوقچه‌ای در اتاقش یافتند که در آن، تمامی نامه‌های ساعدی به‌همراه بریده‌روزنامه‌هایی که خبرهایی درباره‌ او داشت، نگهداری می‌شده است.

نوشتار پیش رو به‌طور هم‌زمان به غلامحسین ساعدی به‌عنوان نویسنده‌عاشق و غسان کفانی به‌مثابه مبارز و نویسنده‌عاشق می‌پردازد. دوران عشق و عاشقی، فریبایی دارد (این فریبایی، قصه عشق نام دارد) (بارت، ۱۳۸۸: ۲۵۶). غسان کفانی در برهه‌ای که دل‌بسته غاده‌سمن، نویسنده و شاعر بنام سوری و از بنیان‌گذاران شعر نو عرب شد، در خلال این ایام در دهه ۶۰ میلادی، تقریباً مقارن با نامه‌نگاری‌های ساعدی به طاهره، برای غاده‌نامه‌هایی را نگارش کرد. نامه‌هایی که در آن‌ها عشق و علاقه عمیق او، با زبان و درد و رنج زمانه آمیخته شده است. هرچند که خود آن‌ها هم می‌دانستند چند نامه، قادر نیست تمام عشق و علاقه یک عاشق



دلباخته را به معشوقش نشان دهد:

آنچه در مدت هجر تو کشیدم هیئات در یکی نامه محال است که تحریر کنم

(حافظ شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۴۷)

غادة سمان ۲۱ سال پس از ترور غسان، نامه‌ها را در سال ۱۹۹۳ و در کتابی با عنوان «رسائل غسان کنفانی إلى غادة السمان» منتشر کرد؛ نامه‌های ساعدی نیز به واسطه خواهرزاده طاهره و پس از فوت او منتشر شد و اهل ادب دریافتند چه اندیشه بلند و چه دل عاشقی را از کف داده‌اند. به هر حال این نامه‌ها تبدیل به یکی از ماندگارترین مجموعه‌های ادب معاصر فارسی و عربی شد. آینه عمیق‌ترین احساسات غلامحسین ساعدی، معروف به «گوهر مراد» و غسان کنفانی که در قالب نثری دلکش و خواندنی به معشوقشان ابراز داشته‌اند و اکنون این میراث عاشقانه برای آیندگان برجا مانده است. نامه‌های انسانی، ملی و ادبی عظیمی که اسنادی رسمی و گواهی بر عشق عمیق و آگاهانه‌ای بودند که در ادبیات فارسی و عربی، کمتر مشاهده شده است.

## ۲-۲. انتشار نامه‌های عاشقانه ساعدی و کنفانی

گذرت اگر به گورستان مارالان تبریز بیفتد، سنگ قبری را خواهی دید که رویش نوشته: «آرام جان کسی که میان استخوان‌های گوهر مراد، آواز می‌خواند». تنها پس از چند هفته از وفات طاهره کوزه‌گرانی بود که نامه‌های غلامحسین ساعدی [متخلص به گوهر مراد]، از پستوی خانه‌ای که انسان را به یاد نمایش نامه‌های مشروطیت می‌انداخت، پیدا شد. نمی‌شد تصورش را هم کرد. این‌ها رازهایی بودند که طاهره سال‌های سال آن‌ها را پنهان کرده بود و شاید در مواقع تنهایی اش سری به آن‌ها می‌زد (ساعدی، ۱۳۹۹: ۹).

بزرگ‌مرد ادبیات ایران، دیوانه دختری تبریزی است که همه هم‌نسلاش مشتاق آن‌اند که بدانند او کیست که چنین خالق عزاداران بیل و واهمه‌های بی‌نام و نشان و... را افسون کرده و از کوچک‌ترین بهانه‌ای برای نامه‌نویشتن به او دریغ نمی‌کند، حال در بیمارستان باشد یا پادگان، یا هنگامی که دلش بدجوری گرفته است (همان: ۱۰).

این نامه‌ها جنبه عاطفی و احساسی زندگی این دو شخصیت سرشناس را آشکار می‌کنند. غادة سمان با انتشار نامه‌هایی که غسان کنفانی با خط خودش برای او نوشته بود، قدم جسورانه‌ای در صحنه ادبیات عرب برداشت. او با وجود واکنش‌های فراوان و متفاوت در مورد این اقدام، تعهد خود را مبنی بر انتشار این نامه‌ها - در سال ۲۰۱۳ - با ضمیمه گزیده‌ای از دیدگاه‌های انتقادی نویسندگان حفظ کرد؛ اما همراه با انتشار نامه‌ها، طوفان انتقادی علیه غادة شکل گرفت، در حالی که او فقط نشان داده بود که در راه عاشقی به پنهان‌کاری اعتقادی ندارد:

آن عشق که در پرده بماند به چه ارزد عشق است و همین لذت اظهار و دگر هیچ  
(شفایی اصفهانی، ۱۳۶۲: ۵۶)

او مصمم بود که نامه‌ها را منتشر کند؛ زیرا آن‌ها بخشی از تولیدات ادبی غسان کنفانی بودند، بنابراین نمی‌توان آن‌ها را به‌طور پنهانی دفن کرد و انتشار آن‌ها نیز توهینی به غسان به‌شمار نمی‌رود، بلکه وفاداری شخصی و خلاقانه‌ای برای او است. عادة سمان در مصاحبه‌ای ضمن برشمردن نامه‌های عاشقانه بزرگان و مشاهیر دنیا اعلام کرد: «نمی‌دانم چرا انتشار نامه‌های عاشقانه، به‌نظر ما اقدامی رسواگرانه و افضح تلقی می‌شود؛ در حالی که در میان ما کسی نیست که عشق در قلب او را نکوییده باشد. این نامه‌ها حقیقت انسانی را به‌عنوان بخشی از ادبیات آشکار می‌کنند و زمان آن فرارسیده است که اعراب، ادبیات اعتراف را بپذیرند» (روزنامه‌الاتحاد، ۲۰۱۹).

### ۲-۳. ویژگی‌های عاشق در نامه‌های عاشقانه ساعدی و کنفانی

ما می‌توانیم عشق را در زندگی ساعدی و کنفانی ازراه اصل تأیید حضور و انکار مرگ و انقراض درک کنیم، با بیان این جمله که: «انسان می‌داند وقتی که عاشق است، زنده است.» (صعب، ۲۰۱۰: ۲۰۵) همچنان که مولانا هم می‌گوید:

عمر که بی‌عشق رفت، هیچ حسابش مگیر آب حیات است عشق، در دل و جانش پذیر

(مولانا، ۱۳۷۸: ۲۸)

ما می‌توانیم خصوصیات ساعدی و کنفانی را در این نامه‌ها از طریق مجموعه‌ای از تصاویر، احساسات، عواطف و افشاگری‌هایی که آن‌ها صادقانه و آشکارا نوشته‌اند، مشخص کنیم؛ اما نکته عجیب این است که اکثر این خصوصیات با ویژگی‌های یک پزشک و روان‌شناس و نیز یک مرد مبارز و عصیانگر، فاصله دارد. این‌ها خصوصیتی هستند که از درون ساعدی و کنفانی با همه قدرت، ضعف و شکست که در برابر عشق وجود دارد، پدیدار می‌شوند؛ همان چیزی است که ماهیت انسان را صادقانه، همان‌گونه که هست بیان می‌کنند. این نامه‌ها نشانگر واقعیتی پر جنب‌وجوش از شخصیت و زندگی ساعدی و کنفانی هستند و نباید آن‌ها را کنار گذاشت، بلکه باید با دید گیرنده‌ای رفتار کرد که حق دارد بدون تحمیل ایده‌های خود به دیگران، آن‌ها را تجزیه و تحلیل کند. در زیر ویژگی‌های این دو نویسنده عاشق ازراه نامه‌های عاشقانه آن‌ها خلاصه می‌شود:

### ۲-۳-۱. اعتراف به عشق با صداقت و جسارت

روان‌شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که نیاز به احساس محبت، از نیازهای عاطفی اصلی انسان است. به‌خاطر

عشق، ما از کوه‌ها بالا می‌رویم، از دریاها می‌گذریم، ریگ‌های بیابان را زیر پا می‌گذاریم و سختی‌های وصف‌ناپذیری تحمل می‌کنیم (چاپمن، ۱۳۹۸: ۱۵). ساعدی علاقه و اشتیاقش به طاهره را بالاتر از عشق می‌داند و اطلاق عشق را بر آن نمی‌پسندد:

«کلمه‌ای است بسیار عادی، بسیار مبتذل که من آن را نمی‌توانم پیش تو ادا کنم. لفظی است که به هر کثافتی اطلاق می‌شود. با اینکه در اصل پاک است. من نمی‌خواهم بگویم که به تو عشق دارم، زیرا همین کلمه است که نفرت مرا برمی‌انگیزد؛ کلمه‌ای است بسیار مزخرف. آیا احساسی را که من دارم، پرستشی که نسبت به تو در قلب من شعله‌ور است، اگر آن را تقدیمت کنم، مقبول خاطر تو خواهد گشت؟» (ساعدی، ۱۳۹۹: ۱۷)

ساعدی، حد و اندازه عشقش به طاهره را به رخ می‌کشد: «طاهره جان قلب مرا نشکن. محبت مرا بپذیر؛ زیرا اگر چهار گوشه دنیا را بگردی، کسی را نخواهی یافت که یک‌هزارم من تو را دوست بدارد.» (همان: ۱۹)

ساعدی گاهی برای طاهره، شعری از خود یا کسان دیگر مانند خاقانی، احمد شاملو و شاعر ارمنی، اوژن ژوزف می‌نویسد. او در یکی از نامه‌هایش برای اثبات عشقش به طاهره قسم می‌خورد: «طاهره قشنگم برای هزارمین مرتبه سوگند یاد می‌کنم، سوگند یاد می‌کنم که در میان تمام مردم، از میان همه انسان‌ها تو را می‌پرستم. تو را دوست دارم، پاک و صدیق، وفادار و امین، همچنان که الهه باشی، تو را می‌پرستم.» (همان: ۳۴)

«طاهره قشنگم برای ده‌هزارمین دفعه پیش خود سوگند می‌خورم که عشق من پاک است. برای هزارمین دفعه قسم یاد می‌کنم که غیر از تو، غیر از چشمان قشنگ و زلف‌های زرین تو هیچ چیز را دوست ندارم.» (همان)

«برای هزارمین دفعه قسم می‌خورم که با عشق تو است که تا حال با راحتی و امیدوار نفس می‌کشم.» (همان)

دوستت دارم، فیگوری نه برای اظهار عشق، برای اقرار؛ بل برای بیان مکرر فریاد عشق (بارت، ۱۳۸۸: ۱۹۵) دوستت دارم، گر چه هزاران بار بر زبان رانده شده، بیانی برون‌واژگانی است؛ این فیگوری است که تعریفش نمی‌تواند چیزی فراتر از عنوان آن باشد (همان: ۱۹۷).

ساعدی می‌نویسد: «من تو را دوست دارم. من تو را می‌پرستم. اسم تو، فکر تو، خیال تو، مرا زنده نگاه داشته است. شب‌ها که به خواب می‌روم، یاد تو هستم. صبح آفتاب‌نزده، با اسم و رسم و نام تو، با

مجسم کردن نقش و نگار صورت تو از خواب برمی خیزم.» (ساعدی، ۱۳۹۹: ۲۲)

وی تمام عشق خود را در نامه‌ای به طاهره یادآوری می‌کند: «آن روزها که تازه با نگاه و چشمان قشنگ تو آشنا می‌شدم، چقدر خوشبخت بودم. چطور می‌توانم فراموش کنم که در دل شب‌های رمضان، با چه امیدی گل می‌چیدم و جلوی پای تو، جلو خانه‌ات می‌ریختم تا موقع مدرسه‌رفتن آن را لگد کنی. طاهره قشنگ می‌دانی چیست. من اراده قوی مثل شیرها داشتم، به هیچ چیز رام نمی‌شدم و تو به چه شکلی مرا اسیر کردی، خودم هم نمی‌دانم.» (همان: ۳۵)

«خودت می‌دانی که من چقدر دوست دارم. آن قدر که به حد پرستش رسیده است.» (همان: ۴۰)

شخصیت کنفانی جدای از اینکه به خاطر قدرت، استواری و غرور و عزم راسخ و اعتقادات وی شناخته شده است، درمی‌یابیم که در این نامه‌ها ضعف بر قدرت پیروز می‌شود، او بارها و بارها عشقش را به غاده سمان اظهار می‌کند. او می‌گوید: «إني أحبك: أحسها الأن والألم الذي تكهينته- ليس أقل ولا أكثر مما أمقته أنا- ينخر كل عظامي.» (کنفانی، ۲۰۰۵: ۱۵) (ترجمه: دوست دارم؛ و دردی که از آن متنفر هستی - نه کمتر و نه بیشتر از احساس بیزاری‌ام - تمام استخوان‌هایم را می‌پوساند.)

«أحبك إلى حد أستطيع أن أغيب فيه.» (همان: ۱۶) (ترجمه: دوست دارم. تا حدی که می‌توانم در آن غیب شوم.)

«أحبك كثيراً يا غادة وسيدم الكثیر مني إن أفقدك» (همان) (ترجمه: خیلی دوست دارم و اگر تو را از دست بدهم، چیزهای زیادی در من ویران خواهد شد.)

دوست دارم جای دیگری نمی‌شناسد - این کلامی جفتی (مادرانه، عاشقانه) است؛ هیچ فاصله‌ای، هیچ پیچشی، در آن نیست که نشانه را دو نیم کند؛ این استعاره‌ای از هیچ چیز دیگر نیست (بارت، ۱۳۸۸: ۱۹۷).

دوست دارم کنشی است؛ وجود خود را به عنوان یک نیرو - در برابر دیگر نیروها - تصریح می‌کند... کسی که نمی‌گوید دوست دارم (کسی که از گفتن دوست دارم اکراه دارد)، محکوم به استفاده از بسیاری از نشانه‌های نامشخص، مشکوک و حریص عشق است، شاخص‌ها و شاهد‌های عشق: حالت‌ها، نگاه‌ها، آه‌ها، اشاره‌ها، کتمان‌ها؛ او باید اجازه دهد که تأویل و تفسیر شود؛ او در سیطره برخورد و کنشی نشانه‌های عشق است، تبعیدشده به دنیای برده‌وار زبان که در آن هیچ نمی‌گوید (همان: ۲۰۴).

## ۲-۳-۲. حساسیت و غیرت

عاشق دل سپرده با جنون رازآمیز خود سراپا گوش می‌شود. اگر حس کند به خاطر حرف‌های بیهوده‌اش، رختی در این مصاحبت ایجاد شده؛ انگار که قدری هم علاقه دارد دقیق ارزشمند این دیدار به این شکل هدر رود. ساعتی که شک نداشت بسیار لذت بخش خواهد بود، در چشم برهم‌زدنی تمام می‌شود و در عین

حال با تلخی غیر قابل وصفی نشانه‌های کوچکی را حس می‌کند از این که چقدر برای محبوبش غریبه شده است. گرداگرد خود افرادی را می‌بیند با علائقی سطحی نسبت به محبوبش و خود را تنها کسی می‌یابد که از حوادث کوچک زندگی او در چند روز اخیر بی‌خبر است. او سرانجام می‌رود و با آرزوی روزی خوش برای او درگیر این فکر دردناک است که هنوز دو هفته دیگر تا دیدار دوباره او باقی است. شکی نیست که اگر محبوبش را نمی‌دید، به رنج کمتری گرفتار بود (استاندال، ۱۳۹۵: ۱۱۹).

ساعدی نگران رقیب است. مبادا کسان دیگری نیز عاشق طاهره باشند و دل طاهره با آن‌ها باشد: «تو آزار می‌کنی، آزار. آزار می‌کنی، بدین جهت خون خواهی خورد و خون خواهد خورد کسی که با تو باشد. خون من، دلدادۀ تو. خون دل خواهد خورد آن کس که هم‌پیمان تو است.» (ساعدی، ۱۳۹۹: ۳۲)

ساعدی، گلایه و ناراحتی خودش را از حرف‌زدن طاهره با یک پسر ابراز می‌کند: «بگذار دوست قشنگ، گله‌ای دوستانه از تو بکنم. آن روز که تو مقابل دانش‌سرا با آن پسرۀ لات حرف می‌زدی، می‌دانی چه حالی به من دست داد؟ به خدا خون خونم را خوردم. کم مانده بود که باعجله خود را به تو رسانده، گلویت را بفشارم.» (همان: ۳۷)

«با دلی پردرد به خانه رفتم. وارد اتاقی شده، در را به روی خود بستم. تا می‌توانستم تا قادر بودم گریه کردم؛ اما هر قدر گریستم، سیر نشدم. خدا تو را انصاف دهد.» (همان)

او طوری طاهره را دوست دارد که حتی به درس خواندن او رضایت ندارد: «درس نخوان. آری با مردم کثیف معاشرت نکن. زیبایی و پاکی تو درس است. تو باید پاک باشی. درس نخوان و این خواهش مرا فراموش نکن.» (همان: ۴۳).

ساعدی عاشق دل‌سوخته طاهره باز هم غیرتی می‌شود: «چند روز است که از بابت تو ناراحتی‌هایی دارم. از بابت کلاس درسی که در آنجا مشغول هستی. باز همان فکرها و خیالات سیاه که آشنا هستی.» (همان:

۸۹)

اولین باری که عشاق از تنش بازی افسونگر عشق خلاص می‌شوند، وقتی است که یکدیگر را با اسامی کوچک خود صدا می‌کنند. این عمل، گواهی است بر اینکه دیروزهای این دو نفر در امروز آن‌ها ادغام خواهد شد (باومن، ۱۳۹۲: ۴۵).

ساعدی همیشه به فکر طاهره است حتی در میدان تیر (دوره سربازی) هم برای طاهره نامه می‌نویسد: «این نامه را در میدان تیر برایت می‌نویسم. پنج دقیقه استراحت داده‌اند و من کاغذ و مداد همراه آورده‌ام تا برایت نامه بنویسم.» (ساعدی، ۱۳۹۹: ۴۴)

«هر لحظه منتظرم. هر وقت پست می آید و به دیگران نامه می آورد. من مشتاق و مبهوت باقی می مانم. هر لحظه، هر ساعت، در تمام موارد یاد تو را به خاطر می آورم و به دوستی ات امیدوارم. برایت دوباره نامه خواهم نوشت.» (همان: ۴۴)

با وجود غرور شناخته شده و بدون تردید غسان کنفانی، می بینیم که عشق باعث شده است این مبارز، به این واقعیت اعتراف کند که زنی که او دوست دارد، قبله سایر مردان است و - با نگرشی غیرمنتظره - او قبول می کند که یکی از مدعیان قلب این زن باشد. در یکی از نامه های خود به غاده می گوید: «أعرف أن الكثيرين كتبوا لك» (کنفانی، ۲۰۰۵: ۱۵) (ترجمه: می دانم که خیلی ها برای تو نوشته اند...)

با وجود این، غسان تصمیم می گیرد قلب خود را همچون سفره عشق زنی پهن کند که دلش انتخاب کرده است. در عین حال، او عمیقاً معتقد است حتی اگر بسیاری از مردان پیرامون او، عشق او را طلب می کنند، غاده بالاتر از حد تصور است: «إني أعرفك إنسانة رائعة، وذات عقل لا يصدق وبوسعك أن تعرفي ما أقصد: لا يا غادة لم تكن الغيرة من الآخرين.. كنت أحسك أكبر منهم بما لا يقاس، ولم أكن أخشى منهم أن يأخذوا منك قلامه ظفرک.» (همان: ۱۷) (ترجمه: من تو را به عنوان یک انسان شگفت انگیز و با ذهن باورنکردنی می شناسم و می توانی بفهمی که منظور من چیست: نه غاده، مسئله به غیرت به دیگران مربوط نیست. من تو را بزرگ تر از آن ها و غیر قابل مقایسه حس می کردم و نمی ترسیدم که حتی بتوانند برش ناخن تو را هم بردارند.)

### ۲-۳-۳. گریه و رنج، امید و انتظار

تاریخ اشک ها را چه کسی خواهد نوشت؟ ما در چه جوامعی، در چه دوره هایی گریسته ایم؟ از چه زمان مردان (و نه زنان) دیگر نگریسته اند؟ چرا در برخی برهه ها «حساسیت» به «احساساتی گری» تعبیر شد؟ انگاره های مردانگی در حال تغییرند: یونانیان نیز همچون تماشاگران قرن هفدهمی ما در تماشاخانه ها بسیار می گریستند (بارت، ۱۳۸۸: ۲۳۹) عاشق، گرایش خاصی به گریستن دارد (همان: ۲۳۸).

ساعدی در اظهار درد و رنج خود برای طاهره، به توصیفات شاعرانه روی می آورد: «تنها تو خود می دانی که چه شب ها من، مثل مار سر کوفته ای دنبال تو خزیده ام. چه مدت ها که مثل جعدی بر لب دریای غم، پر آویخته و نشسته ام. عوض خنده، غم خورده ام. به جای گریه، ناله کرده ام. مثل عنکبوتی دور خود تار تنیده و خود را خورده ام. در عوض تو هم قطره قطره زهر در حلقوم من ریخته ای، با نگاه خود دلم را شکافته ای. با بی اعتنایی خون در رگ هایم یخ کرده ای.» (ساعدی، ۱۳۹۹: ۳۵)

«آنچه برایت می نویسم، دردهای قلبم است. دردهای قلبم، شریک غم ها و شادی های من. غم و دوری ات مرا بیچاره و مریض کرده است.» (همان: ۶۳)

ساعدی با تمام دردها و محنت‌های فراق و با تمام رنج انتظاری که برای وصال طاهره کشیده است؛ همچنان امیدوار به روزهای پیش روست. به امید روزهایی که باهم باشند: «اطمینان دارم یک روز خواهد رسید. روزی خواهد رسید پر از شادی و عشق؛ پر از عشق و لطف و صفایی، یک روز خواهد رسید که نواهای شوم بوم، خفه خواهد شد. یک روز خواهد رسید که زمین و زمان از مارش طرب‌انگیز شربت تو، نشئه کیف خواهد رفت. اطمینان دارم یک روز خواهد رسید، روزی همانند همین روزها، چشمان زیبا و قشنگ تو که همیشه می‌درخشد، به روی آفتاب درخشان باز خواهد شد.» (همان: ۲۶)

ساعدی اما پس از چندین دیدار با معشوق، با وجود اینکه برایش نامه هم نمی‌نویسد، از عشق او اطمینان دارد: «از تو تا این لحظه نامه‌ای برایم نرسیده. من گله‌ای ندارم. تو را خوب می‌شناسم. به محبت تو اطمینان کامل دارم.» (همان: ۴۴)

«اگر تو را نمی‌شناختم، اگر محبت تو را خودم ندیده بودم، فکر می‌کردم تو سنگدل‌ترین کسی هستی که می‌شود سراغت را گرفت؛ اما مطمئن هستم. می‌دانم که در انتظارم هستی. می‌دانم هنوز فکر مرا می‌کنی؛ اما وقتی نامه‌ات نمی‌رسد، حق ندارم گله بکنم؟» (همان: ۵۵)

کنفانی نیز اذعان می‌کند که این عشق، به شدت او را شکنجه می‌کند. به خصوص، در غیاب غادة که به اندازه‌ای که دلش می‌خواهد، با او ارتباط برقرار نمی‌کند؛ و حتی برایش نامه نمی‌نویسد، در حالی که اصرار دارد که وی در پاسخ به نامه‌هایی که برای او می‌نویسد، بنویسد: «ولكن صدقيني يا غادة اني تعذبت خلال الايام الماضية عذاباً أشك في أن أحداً يستطيع احتماله.» (کنفانی، ۲۰۰۵: ۱۶) (ترجمه: اما باور کن، غادة که در چند روز گذشته آن قدر رنج کشیده‌ام که شک دارم که فکر نمی‌کنم کسی بتواند آن را تحمل کند).

کسی که بخواهد بی‌عدالتی‌های ارتباط را بپذیرد، کسی که همچنان با ملایمت، مهربانانه، بدون آنکه پاسخی بشنود، سخن بگوید، به مهارتی عظیم نیاز دارد: مهارت مادر (بارت، ۲۱۳).

غسان به معشوق خود التماس می‌کند که به او اجازه دهد که در کنار او بماند: «أرجوك.. دعيني معك. دعيني أراك. إنك تعين بالنسبة لي أكثر بكثير مما أعني وأنا أعرف ولكن ما العمل؟» (کنفانی، ۲۰۰۵: ۲۸) (ترجمه: خواهش می‌کنم... بگذار در کنارت باشم، بگذار تو را ببینم، با اینکه می‌دانم خیلی بیشتر از آن چیزی که من برایت مهم باشم، تو پیش من مهم هستی؛ اما چه کار کنم؟)

همچنین، او از معشوق خود می‌خواهد که عشق خود را به او عطا کند، در حالی که نمی‌تواند از او متنفر باشد: «إنني لأستطيع أن أكرهك ولذلك فأنا أطلب حبك» (همان: ۲۹) (ترجمه: من نمی‌توانم از تو متنفر باشم، بنابراین درخواست عشق می‌کنم).

درست مانند ساعدی که می گوید: «من هر قدر می کوشم که تو را دوست ندارم، می بینم که نمی شود و قادر نیستم این فکر را از کله ام دور کنم» (ساعدی، ۱۳۹۹: ۳۲).

با وجود رنج هایش از این عشق، غسان کنفانی مصمم است به هر قیمتی منتظر معشوق خود باشد: «أنتظرک، أنتظرک، و أفقدک أكثر مما في توق رجل واحد أن یفتقد امرأة واحدة، وأحبک، ولن أترك أبداً سمانی التي تحدثت عنها «تفجر الثلج»، إني فخور بآثار خطواتنا ولأأريد لشيء، حتى السماء، أن تسكنها» (کنفانی، ۲۰۰۵: ۳۹). (ترجمه: منتظر، منتظر، منتظرت هستم و دل تنگیم برای تو بیشتر از دل اشتیاق مردی است که زن بی نظیری را از دست می دهد؛ و دوستت دارم و هرگز آسمانم را که درباره اش برایت گفته ام «برف منفجر می شود» ترک نخواهم کرد، من به رد پاهایمان افتخار می کنم و نمی خواهم چیزی حتی آسمان آن ها را پاک کند).

غسان در تمام نامه های خود نشان می دهد که از غم و اندوه یا گریه برای محبوب خود خجالت نمی کشد؛ که به گفته انعام کجچه چی، چیزی عادی است: «... «إن الرجال لا یبکون» هي عبارة لا وجود لها إلا في قواميس الجلادين والتماسيح. وغسان كان أديباً مرهفاً، يعيش بالحب وللحب». (همان: ۱۱۴) (ترجمه: اینکه «مردان گریه نمی کنند» عبارتی است که فقط در فرهنگ لغات جلادها و تمساح ها وجود دارد، ولی غسان نویسنده باحساسی بود که با عشق و برای عشق زندگی می کرد).

عشق او به غاده سمان و میهنش فلسطین از لحاظ احساس آن ها بر ضمیر خود برابر است: «أنت في جلدی، وأحسک مثلما أحس فلسطین: ضیاعها كارثة بلا أي بدیل، وحي شيء في صلب لحمي و دمي، وغيابها دموع تستحيل معها لعبة الاحتيال». (همان: ۶۵) (ترجمه: تو در پوست من جای داری و احساسم به تو مانند احساسم به فلسطین است: از دست دادنش فاجعه ای بی مانند است - در حالی که عشق من چیزی است که با گوشت و خونم در آمیخته است - و نبود آن، اشک هایی است که بازی فریب و نیرنگ در آن غیر ممکن است).

### ۲-۳-۴. تصوّر معشوق در مقامی بالاتر

عاشق، معشوق را همچون یک «بی مکان» می بیند (صفتی که سقراط به هم سخن خویش نسبت می دهد)، یعنی چیزی دسته بندی ناپذیر، دارای اصالتی هرگز پیش بینی نشده (بارت، ۱۳۸۸: ۵۴) عاشق برای کاستن از تیره روزی خود، به روش نظارتی دل می بندد که به او اجازه می دهد برای لذات حاصل از رابطه عاشقانه، حدی بگذارد: از یک سو، باور نکردنی شمردن و در پراتر گذاشتن آن عرصه های وسیع افسردگی که بین چنین لذت هایی فاصله می اندازند: فراموش کردن معشوق در هر عرصه ای سوای عرصه لذت بخشی او (همان: ۷۱)

ظاهره برای ساعدی تا جایی بالاتر و منحصر به فرد بود که ساعدی او را نه تنها مافوق خودش، بلکه مافوق الطبیعه می خواند: «من تو را با دیگران مقایسه نمی کنم؛ زیرا این حق را یافته ام که تو را موجودی



ما فوق الطبیعه بشمارم.» (ساعدی، ۱۳۹۹: ۱۸)

ساعدی طاهره را بالاتر از خود و همه می‌داند: «من همیشه یاد تو هستم. تو نشانه عظمت هنر خدایی؛ زیرا قدرت خدا در چشمان تو تجلی کرده است.» (همان: ۳۹)

او طاهره را آگاه‌تر و فهمیده‌تر از خودش می‌داند: «او خدا می‌داند چقدر به تو حق می‌دهم. طاهره تو خیلی روشن‌تر و آگاه‌تر از من هستی ... همان آدم مزخرفی که من تعریفش می‌کردم و تو می‌گفتی که آدم سالم و به‌دردبخوری نیست. همان کسی که مدت‌ها دونفری در تبریز باهم ترجمه می‌کردیم» (همان: ۸۸). در عین حال خودش را در مقابل معشوق، حقیر می‌شمارد: «همراه این نامه، یک قطعه عکسی برایت می‌فرستم تا بفهمی که در لباس سربازی به چه شکل خنده‌آوری درآمده‌ام.» (همان: ۵)

«... امید دارم که قیافه خسته و پژمرده و بدترکیب من تو را بیش از پیش منزجر نکند. به هر صورت اگر عکس برایت جالب نبود، می‌توانی پاره بکنی و دور بریزی.» (همان: ۹۲)

در سوی دیگر، غسان کنفانی، مرد عصیانگر و خلاق، در این نامه‌ها به مردی بدل می‌شود که خود را در سطحی پایین‌تر از محبوب خود می‌بیند و او را در چنان سطح بالایی می‌بیند که شایسته آن نیست. او می‌گوید: «و كنت أعرف في أعماقي أنني لأستحقك ليس لأنني لأستطيع أن أعطيك حبات عيني ولكن لأنني لن أستطيع الاحتفاظ بك إلى الأبد» (کنفانی، ۲۰۰۵: ۱۶). (ترجمه: در اعماق وجودم می‌دانستم که لیاقت تو را ندارم، نه به این دلیل که نمی‌توانم مروریدهای چشمانم را به تو بسپارم، بلکه به خاطر اینکه نمی‌توانم تو را برای همیشه حفظ کنم.) «أنا أعرف أنني لأستحقك» (همان: ۲۴) (ترجمه: می‌دانم که لیاقت تو را ندارم.)

## ۲-۳-۵. نوشتن، همبستگی عینی از عشق

با اینکه در عصر پیامک و ایمیل زندگی می‌کنیم، اما هنوز هم برای ابراز احساسات به کسی که دوستش می‌داریم، هیچ‌چیز نمی‌تواند جای یک نامه عاشقانه را بگیرد. ساعدی اقرار می‌کند که نوشتن، همبستگی عینی از عشق او به طاهره است. او عاشق طاهره است و چون او را دوست می‌دارد، برایش می‌نویسد: «دوست قشنگ، طاهره قشنگم. این نامه‌های خشک، یا به قول دیگر، این نامه‌های بی‌بو و بی‌خاصیت، حامل پیام‌های عشق من هستند. این نامه‌ها عشق مرا بر تو تقدیم می‌دارد. این دل‌آکنده از محبت من، در جوف این نامه‌های چرکین است.» (ساعدی، ۱۳۹۹: ۲۵)

او نامه‌نوشتن را آرام‌جان و مونس تنهایی‌هایش معرفی می‌کند: «هر وقت فرصت دارم، می‌نویسم. چقدر خوب و شیرین است. احساس سبکی می‌کنم و می‌خواهم پر کشم. در شدت تنهایی، تنها نوشتن راحت می‌کند.» (همان: ۶۹)

«... امروز پنجشنبه است و تو منتظری و فکر می کنی که من نشسته‌ام با تمام حواسم برای تو نامه

می نویسم؛ و من هم این کار را می کنم.» (همان: ۶۸)

از محتوای نامه‌های ساعدی می توان فهمید که آن‌ها گاهی همدیگر را می دیدند و باهم حرف می زدند: «بچه‌ها دارند روی نمایش نامه باران که موضوعش را برایت گفته‌ام، کار می کنند. همچنین برای بام‌ها و زیر بام‌ها طرح می ریزند. از تو خواهش دارم یک دوره دیگر از عکس‌هایی را که خودت برایم گرفته بودی، دوباره چاپ کنی و برایم بفرستی.» (همان: ۴۴)

«بین هر ساعت ۱۰ دقیقه فاصله استراحت است؛ و این فاصله را با خاطره تو پر می کنم. لحظاتی که باهم بودیم. می نشستیم حرف می زدیم. غم‌ها و ناراحتی‌هایمان را به یکدیگر می گفتیم با چه امید و ترس‌هایی.» (همان: ۴۶)

ساعدی، تمامی کارهایش را با طاهره در میان می گذاشت: «از کارهایی که کرده‌ام، همان نمایش نامه گرگ‌ها را در کتاب ماه چاپ می کنند؛ و به اصرار جلال آل احمد و پرویز داریوش مجبور شدم گرگ‌ها را به ترکی تبریزی هم بنویسم. در نتیجه به دو زبان منتشر می شود. گرگ‌ها را در تبریز برایت گفته‌ام که مربوط به مشروطیت است و تو خیلی خوشت آمد.» (همان: ۶۹) حتی می بینیم که طاهره نیز برای او نامه یا نامه‌هایی نوشته است: «مدت ده روز است که منتظرم؛ زیرا نامه‌ات را ده روز قبل گرفتم و این امیدواری در من پیدا شده که هرروز منتظر باشم.» (همان: ۵۰)

... شادمانی دیدار و مصاحبت با محبوب، هیچ خاطره مشخصی از خود به جا نمی گذارد. باید سخت در احساسات خود غرقه شوید تا بفهمید چه چیز سبب وجود و حضور این عواطف شده است؛ اما دل یکپارچه شور و شوق شده و هیچ نمی بیند. در واقع لذت‌ها نمی توانند با یادآوری‌های بی پایان از بین بروند. آن قدر که وقتی موضوعی ما را از توجه مطلق به عشقمان بازمی دارد، این لذات با قدرت بازمی گردند و محبوب را روشن و واضح و با بعضی پیوندهای تازه (همچون عطر او) به یادمان می آورند. (استاندال، ۱۳۹۵: ۷۸)

از محتوای نامه‌ها پی می بریم که طاهره نیز از علاقه‌مندان ادبیات و نمایش و عکس بود و حتی عکاسی می کرد و در خصوص نمایش نامه‌های ساعدی اظهار نظر می کرد: «نمایش نامه‌ام در حال تمرین است. چقدر دلم می خواست که اینجا بودی و این کار را می دیدی. عکس‌هایی که برایم گرفته بودی، همه‌اش به درد خورد.» (همان: ۸۳)

«یک مشت کتاب تازه برایت خریده‌ام و دنبال سفارش تو هم بودم که چهارده تیغ‌های، هنوز پیدا نکردم. کادوی تازه‌ای برایت می گیرم به علاوه همان دستگاه.» (همان: ۸۶)

«کتاب‌ها را تهیه کرده‌ام، هفته دیگر می‌فرستم. منتظر نامه‌ات هستم. منتظر نامه‌ام باش.» (همان: ۱۰۳)

در یک نامه، ساعدی احتمالاتی از علت نامه‌نویشتن طاهره به دست می‌دهد: «امیدوارم که خودت را بتوانی قانع کنی و برایم نامه بنویسی. مطمئن باش که نامه‌ها مستقیماً به دست خودم می‌رسد.» (همان: ۸۶)

شاید ترس و واهمه از این داشته که به علت اسم و رسم‌داری بودن، نامه‌ها و عشقش فاش شوند. در یکی از نامه‌ها نیز از مضمون گفتگوهایشان سخن می‌گوید و شماره تماس می‌دهد: «و یادت هست که هر وقت از علائق روحی خودمان صحبت می‌کردیم، همه‌اش از او (مادر بزرگ) می‌گفتم... و شماره تلفن اینجا ۳۰۳۷۸۷ است.» (همان)

پس واضح است که غلامحسین نامه می‌نویسد و طاهره تلفن می‌زند، اما آن‌هم گه‌گاه که ساعدی را راضی نمی‌کند. «فردای آن روزی که با تو صحبت کردم، ناراحتی تازه‌ای پیدا کردم.» (همان: ۷۷) «فردا یا پس فردا با تو صحبت خواهم کرد.» (همان)

در کتاب نامه‌های غسان کنفانی به غادة السمان نیز نوشتن نامه به غادة، برای غسان کنفانی، معادل عینی از عشق در او ایجاد می‌کند. او اعتراف می‌کند که نوشتن به غادة، شکل دیگری از عشق به او است؛ بنابراین تا زمانی که او را دوست داشته باشد، به نوشتن برای او ادامه می‌دهد؛ بنابراین هر بار که می‌خواست به او قول دوام عشق خود را بدهد، مدام قول می‌داد برای او بنویسد: «سأكتب لك أطول وأكثر...» (کنفانی، ۲۰۰۵: ۲۴) (ترجمه: برایت بیشتر و مفصل‌تر خواهم نوشت). «سأكتب لك وأنا أعرف أنني قدأصل قبل رسالتي القادمة، فسأغادر القاهرة يوم ۵ كانون و تأكدي: لا شيء يشوقني غيرك.» (همان: ۲۹) (ترجمه: برایت خواهم نوشت و می‌دانم قبل از نامه بعدی‌ام می‌توانم برسم، در ۵ دسامبر قاهره را ترک می‌کنم و تو مطمئن باش که: هیچ چیز جز تو مرا هیجان‌زده نمی‌کند).

در عین حال، او نوشتن را با تمام اعمال زندگی ربط می‌دهد؛ زیرا عشق او به غادة با تمامی فعالیت‌های زندگی وی پیوند دارد: «أريد أن أكتب لك، أن أكتب لك كل لحظة، ليل نهار: في الشمس التي بدأت تشرق بجياد، تحت سياط الصقيع، في الصباح البارد والمساء والعنمة، في ضياعي وجنوبي وموتي» (همان: ۳۹) (ترجمه: می‌خواهم در همه اوقات، روز و شب برایت بنویسم: در آفتاب که شروع به درخشیدن می‌کند. زیر شلاق یخبندان، در صبح سرد، شب و تاریکی، در زوال و جنون و مرگ من).

ساز و کار بندگی عاشقانه، مستلزم بیهودگی بی‌حد و حصری است؛ زیرا برای آن که وابستگی در ناب‌ترین شکل خود بروز کند، باید در مبتذل‌ترین شکل ممکن جلوه‌گر شده، به‌خاطر زبونی ملازمش شکلی ناپسند پیدا کند: انتظار زنگ تلفنی را کشیدن خود نوعی وابستگی بسیار بی‌رحمانه است (بارت، ۱۳۸۸: ۱۱۲) در عرصه عشق، بیهودگی یک سستی یا یک پوچی نیست: بیهودگی یک نشانه مستحکم

است: نشانه‌ای که هر چه بیهوده‌تر باشد، بیشتر نشانگر می‌شود و خود را مستحکم‌تر نشان می‌دهد (همان: ۱۱۳).

وقتی غاده سمان سخاوت به خرج داده و نامه‌ای را برای او می‌نویسد که مدت طولانی منتظر است، بسیار خوشحال می‌شود، اشک در چشمانش جمع می‌شود و گریه می‌کند: «لقد كانت رسالتك فوق الكوم كله، وقالت لي: صباح الخير أقول لك: دمعت» (کنفانی، ۲۰۰۵: ۳۲) (ترجمه: نامه شما بالاتر از همه بلندی‌ها بود و به من می‌گفت: صبح بخیر! من هم به تو می‌گویم که: اشک ریختم).

نامه‌های غاده روح او را شاد می‌کند: «وصلني رسالتك، فيهما قصاصات من الأوراق الخاصة. بحركة صغيرة، شحطة واحدة فوق ثمانيات الحروف أعدت إلى عالمي المعنى والتوهج...» (همان: ۴۲) (ترجمه: دو نامه‌ات را دریافت کردم که در آن بریده‌هایی از الأوراق الخاصة (نامه‌های احساسی در ستون خود در روزنامه المحرر می‌نوشت و آن‌ها را برایم به لندن می‌فرستاد. یک‌بار هم در حاشیه نامه‌اش برای او نوشتم و دوباره برایش فرستادم) بود. تو با یک حرکت کوچک و یک اشاره در انتهای نامه‌ها، معنا و روشنایی را به دنیای من بازگرداندی).

او مرتب عشق خود را با نوشتن ابراز می‌کند. «تمایل عاشق به زیاد حرف زدن برای معشوق، با احساسی فروخورده، درباره عشق خود به او، برای خود، برای هر دو: ابرازی نه در راستای اظهار عشق، بل در راستای ایجاد شکل همواره تفسیرشده‌ای از رابطه عاشقانه» (بارت، ۱۳۸۸: ۹۸) حتی وقتی غسان در بدترین حالت تنهایی و غم و اندوه خود قرار دارد، تصمیم می‌گیرد به غاده سمان بنویسد، زیرا به نظر او عمل نوشتن، یک عمل عاشقانه در زیباترین شکل خود است: «سأظل أكتب لك. سأظل. وسأظل أحبك. وستظلين بعيدة... أنت تسكين في. أنت. وليس كلماتك كما كتبت لي. أنت...» (کنفانی، ۲۰۰۵: ۱۶). (ترجمه: من به نوشتن به تو ادامه می‌دهم، ادامه خواهم داد. به تو خواهم نوشت که دوست دارم و تو همچنان به دور خواهی بود، ... تو در درون من زندگی می‌کنی، تو هستی و نه سخنان، آن‌طور که خودت برایم نوشتی).

### ۲-۳-۶. درخواست نامه برای اطمینان از عشق متقابل

نامه‌های عاشقانه در انتظار پاسخی است؛ این نامه به‌طور ضمنی، دیگری را مأمور می‌کند که پاسخی بدهد؛ زیرا بدون یک پاسخ، تصویر «دیگری» تغییر می‌کند، به چیز دیگر بدل می‌شود (بارت، ۱۳۸۸: ۲۱۲) ساعدی برای اطمینان از عشق متقابل طاهره، از او درخواست می‌کند برایش نامه بنویسد و به او بگوید که دوستش دارد: «دوست عزیز، این نامه چهارم است ولی هنوز تو چیزی ننوشته‌ای. اگر این امکان برای تو وجود ندارد، من سنگی را نزد در شما قرار می‌دهم، شما نامه را زیر سنگ قرار دهید، من به‌موقع برمی‌دارم. حتماً این کار را بکنید و در کاغذ خود بنویس که آیا مرا می‌شناسی، آیا مرا دوست داری؟ آیا مایل هستی این نامه‌نوشتن ادامه یابد؟» (ساعدی، ۱۳۹۹: ۳۴).

او بارها به طاهره التماس می‌کند که برایش نامه بنویسد: «دفعه اول که به تو نامه نوشتم، انتظار داشتم تو هم دو کلمه آن را جواب گویی؛ ولی یک کلمه هم ننوشتی؛ اما این دفعه از تو تقاضا دارم، از تو عاجزانه می‌خواهم به‌خاطر آن همه رنجی که کشیده‌ام، دو کلمه بنویسی، دو کلمه، مرا از این سرگشتگی رهایی بخشی» (همان: ۳۷). «از تو تمنا می‌کنم، عاجزانه خواهش می‌کنم برایم نامه بنویسی» (همان: ۴۶).

ساعدی نامه طاهره را مایه تسکین و آزادی روحش می‌داند: «برایم نامه بنویس. یک نامه تو می‌تواند مرا امیدوار و دلگرم کند و سختی این روزهای لعنتی را قابل تحمل سازد» (همان: ۴۷). «برایم نامه بنویس. تمنا می‌کنم. این رفتار، پسندیده و خوب نیست. عکس‌هایی که ازت خواسته‌ام، برایم بفرست. آخر با چه دلی مرا شکنجه می‌دهی. یک نامه از تو، برابر با آزادی روح من از این شکنجه‌ها خواهد بود.» (همان: ۴۹)

او مدام طلب نامه می‌کند: «به هر حال دوست قشنگ و زیبای من، برای من منت بگذار. برای من مرحمت کن. لطف کن چند کلمه بنویس. حتی اگر از من متنفر باشی، آن را هم بنویس؛ ولی اگر این دفعه نامه مرا بی‌جواب بگذاری، دیوانه خواهم شد. آیا حضری من بیچاره شوم؟» (همان: ۳۹). «طاهره عزیز و قشنگ من. چقدر لطف و مرحمت است که نامه‌ای برای من بنویسی تا من آن را شب و روز همیشه و همیشه با خود داشته باشم. چون جان شیرین آن را نگاه دارم. در شب‌های تنهایی هزار بار آن را بخوانم و صد هزار بار ببوسم و ببویم.» (همان)

و به همین معنا، غسان کفانی از غادة می‌خواهد که برای او بنویسد، زیرا فکر می‌کند نامه‌های او نشان‌دهنده تداوم عشقش به او است: «فسیکون أحلی ما یمكن أن یلقانی حین عودی رسالة منک لأننی أعرف أنک لن تأتین.» (کفانی، ۲۰۰۵: ۲۵) (ترجمه: زیباترین چیزی که در بازگشتم پیدا کردم، نامه‌ای از طرف تو خواهد بود؛ زیرا می‌دانم که تو نخواهی آمد)

«أکتبی لی ...، أحتاج إلی حروفک لأفرش أمانها راحتی التواقین لک.» (همان: ۴۳) (ترجمه: برایم بنویس ... من به نامه‌هایت احتیاج دارم تا بتوانم دستان مشتاقم را مقابل آن‌ها در انتظار تو بگسترانم.)

«أکتبی لی. هذه اللحظة و قولي: سأظل معک و سنظل معاً.» (همان: ۵۴) (ترجمه: اکنون برایم بنویس و بگو: من در کنار تو خواهم بود و ما در کنار هم خواهیم ماند.)

او همیشه از غادة می‌پرسد کی قرار است برایش نامه بنویسد، گویی که از او سؤال می‌کند که چه موقع واقعاً او را دوست خواهد داشت؟: «متی ستکتبین لی حقاً.» (همان: ۳۳) (ترجمه: کی واقعاً برای من می‌نویسی؟) «أرجوک: اکتبی لی.» (همان: ۶۸) (ترجمه: لطفاً برای من بنویس.) او ناراحت می‌شود زیرا غادة برای او کم می‌نویسد و از آنجا که نوشتن برای او یک رابطه عینی از عشق است، فکر می‌کند که غادة نسبت به او عشق

کمی دارد: «و لقد آلمتني رسالتک. ضننت علی بکلمة حارة واحدة واستطعت أن تظلي أسبوعاً أو أكثر دون أن أخطر علی بالک. یا للخبیة.» (همان: ۳۳) (ترجمه: نامهات باعث ناراحتی من شده است، از نوشتن یک کلمه گرم هم بر من دریغ کردی؛ و توانستی بدون یاد من، یک هفته یا بیشتر بمانی. چقدر ناامید کننده!)

### ۳. نتیجه گیری

در این نامه‌ها که جزئی از تاریخ ادبیات و میراث ادب فارسی و عربی هستند، جنبه انسانی زندگی غلامحسین ساعدی و غسان کنفانی، که احساس عاطفی مرد برای زن است؛ مشخص شده است. نامه‌ها بخشی از تولیدات ادبی آن‌ها بوده و انتشار آن جنبه ادبی دارد؛ ادبیاتی احساسی که ملودی آن با قلب ذوب شده با عشق و دوستی؛ و بدن ضعیف و روحی معذب از بی وفایی و دوری معشوق همراه با صداقت نهفته نواخته می شود.

انتشار این نامه‌ها، قدرت و عظمت عشق را نشان می دهد که هرکسی را فارغ از قدرت و شخصیت و غرور و... مبتلا می کند. منصفانه نیست که بگوییم این عشق، وجهه ادبی یا مبارزاتی آن‌ها را مخدوش می کند. ساعدی و کنفانی با تمام صداقت و جسارت، به عشق اعتراف و بارها تکرار می کنند. بررسی محتوای نامه‌ها حاکی از عشق و علاقه وافر ساعدی به طاهره و غسان به غادة بوده و نشان می دهد که طاهره و غادة کمتر به آن‌ها نامه نوشته اند یا حداقل برای آن‌ها قانع کننده نبوده است. نامه‌های دو ادیب از لحاظ محتوا، یک طرفه بودن و خلوص، شبیه هم هستند. کنفانی و غادة، هر دو نویسنده بودند، محتوای نامه‌های ساعدی نیز نشان می دهد که طاهره - اگرچه نویسنده نبوده، دستی در ادبیات و هنر داشته تا جایی که در نوشته‌های ساعدی هم اظهار نظر می کرده است.

در این نامه‌ها دو نگرش متفاوت در عاشق و معشوق وجود دارد؛ غسان کنفانی همیشه دل در گرو غادة سمان دارد، در حالی که غادة، نگرش یکسانی به غسان ندارد و به قدرت احساسات خود را نسبت به او ابراز می کند؛ که نشان می دهد رابطه عاشقانه بین آن‌ها یک رابطه یک طرفه، یا عشق قلم و مکاتبه‌ای بود. در سوی دیگر اما ساعدی و طاهره، عشق و علاقه متقابلی نسبت به هم دارند. هرچند طاهره به خاطر بعضی محدودیت‌های خانوادگی، کمتر به او نامه می نویسد و بیشتر تلفنی یا حضوری صحبت می کنند؛ و به دلیل همین محدودیت‌ها ازدواج آن‌ها سر نمی گیرد. با این مقیاس ما ساعدی و کنفانی را به عنوان یک عاشق به معنای جهانی و انسانی کلمه می بینم و نامه‌های آن دو مظهر این پاکی و تصویری واضح از زندگی یک عاشق واقعی است که به دوران تجرد نمایشی و فساد مخفی و متانت تزئینی و نقاب‌های دروغین است.

### منابع

الأرناؤوط، عبداللطیف (۲۰۱۲). تأملات فی رسائل الأدباء. دمشق: منشورات الهيئة العامة السورية للكتاب.

الاتحاد، ثقافة، ۲۵ جولای ۲۰۱۹، [www.alittihad.ae](http://www.alittihad.ae)

استاندار (۱۳۹۵). *درباره عشق*. ترجمه گلاره جمشیدی. تهران: قطره.

بارت، رولان (۱۳۸۸). *سخن عاشق*. ترجمه پیام یزدانجو. چاپ چهارم. تهران: مرکز.

باومن، زیگمونت (۱۳۹۲). *عشق سیال*. ترجمه عرفان ثابتی. تهران: ققنوس.

چاپمن، گری (۱۳۹۸). *۵ زبان عشق*، ترجمه سیمین موحد، چاپ نوزدهم، تهران: ویدا.

حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۸). *دیوان حافظ*. به کوشش ناهید فرشادمهر. چاپ هشتم. تهران: گنجینه.

جنتی مهر، حسین (۱۳۸۹). *ساعدی نامه‌نویس*. جهان کتاب، ۱۵ (۳ و ۴)، ۱۸-۲۰.

شفایی اصفهانی، شرف‌الدین حسن (۱۳۶۲). *دیوان*. تصحیح لطفعلی بنان. تبریز: اداره کل فرهنگ و ارشاد آذربایجان شرقی.

ساعدی، غلامحسین (۱۳۹۹). *طاهره، طاهره عزیزم*. نامه‌های غلامحسین ساعدی به طاهره کوزه‌گرانی. چاپ دهم. تهران: مشکی.

سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۴۲). *غزلیات سعدی*. تهران: اقبال.

سقای، شیرین (۲۰۱۹). *فیلم «آزادی و دیگر رنج‌ها»*. تهیه‌کننده: چیستا فیلم.

صعب، هیثم (۲۰۱۰). *فلسفه الحب*. قسمت اول. چاپ اول. بیروت: دارالمدا.

داد، سیما (۱۳۸۷). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. تهران: مروارید.

میرصادقی، جمال (۱۳۹۴). *ادبیات داستانی*. چاپ هفتم. تهران: سخن.

بی‌نیاز، فتح‌الله (۱۳۹۰). *در جهان رمان مدرنیستی*. تهران: افراز.

کنفانی، غسان (۲۰۰۵). *رسائل غسان کنفانی الی غادة السمان*. بیروت: دارا لطیفة.

مجایی، جواد (۱۳۷۸). *شناخت‌نامه غلامحسین ساعدی*. تهران: چاپ آتیه.

شافاک، الیف (۱۳۹۶). *مکت عشق*. ترجمه علی اصغر شجاعی. چاپ ششم. تهران: دویار معاصر.

مولانا، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۸). *کلیات شمس*. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. جلد ۳. چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر.

## References

Al-Ittihad, Culture, 25 July 2019, [www.alittihad.ae](http://www.alittihad.ae) (In Arabic).

Arnaout, A. L. (2012). *Reflections on the Letters of Writers*. Damascus: Publications of the Syrian General Book Authority (In Arabic).

Bart, R. (2009). *Sokhan Ashegh*. translation of Yazdanjoo payam, fourth Edition, Tehran: Markaz (In Persian).

Baumann, S. (2013). *Fluid Love*. translated by Erfan Sabeti, Tehran: Phoenix (In Persian).

Biniiaz, F. (2011). *In the world of modernist novels*. Tehran: Afraz (In Persian).

Chapman, G. (2019). *5 Languages of Love*. translated by Simin Movahed, 19th Edition, Tehran: Vida (In Persian).

Dad, S. (2008). *Farhang literary conventions*. Tehran: Marwarid (In Persian).

- Hafiz Shirazi, Sh. M. (2009). *Divan Hafez*. by Nahid Farshadmehr, 8th Edition, Tehran: Ganjineh (In Persian).
- Jannati Mehr, H. (2010). *Saedi Letter Writer*. Book World. Fifteenth, (3 & 4), 18-20. (In Persian).
- Kanafani, Gh. (2005). *Ghassan Kanafani's letters to Ghada Al-Samman*. Beirut: Dar Al-Tali`ah (In Arabic).
- Maulana, J. M. (1999). *General Shams*. correction of Forouzanfar Badi'at al-Zaman, vol. 3, fourth edition, Tehran: Amirkabir (In Persian).
- Mirsadeghi, J. (2015). *Fiction, seventh edition*. Tehran: Sokhan (In Persian).
- Mojabi, J. (1999). *Identity card of Gholam Hossein Saedi*. Tehran: Atieh Press (In Persian).
- Saab, H. (2010). *The Philosophy of Love*. Qusmat Awal, Chap Awal, Beirut: Dar Al-Mada (In Arabic).
- Saadi, M. D. (1963). *Ghazaliyat Saadi*. Tehran: Iqbal (In Persian).
- Saedi, Gh. H. (2020). *Tahereh, Tahereh Azizam*. Gholam Hossein Saedi's Letters to Tahereh Koozegarani, Tenth Edition, Tehran: Black (In Persian).
- Saghaei, Sh. (2019). *Freedom and Other Sufferings*. Producer: Chista Film (In Persian).
- Shafaei Isfahani, Sh. H. (1983). *Divan*. edited by Lotfali Banan. Tabriz: General Directorate of Culture and Guidance of East Azerbaijan (In Persian).
- Shafak, A. (2017). *Nation of Love*. translated by Ali Asghar Shojaei, sixth edition, Tehran: Two Contemporary Friends (In Persian).
- Standal (2016). *About love*, translated by Gelareh Jamshidi, Tehran: Qatreh (In Persian).